

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

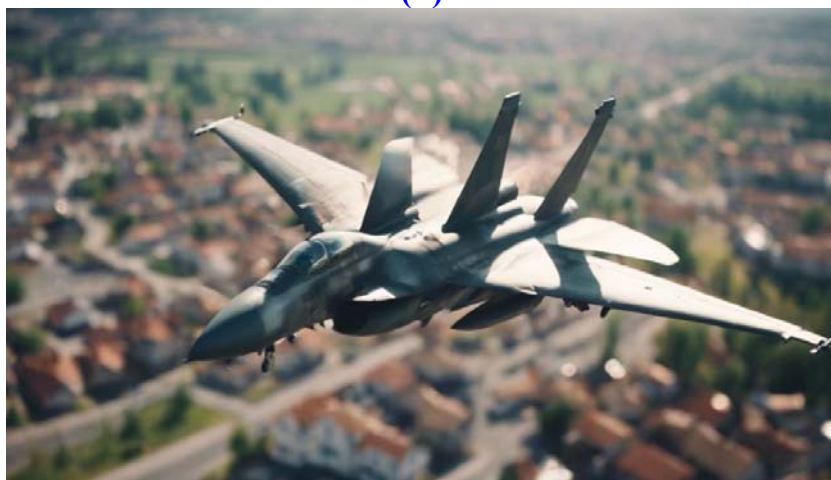
Political

سیاسی

نویسنده: تورکیل لاوسن
برگردان: مجله جنوب جهانی
فرستنده: علی مشرف
۱۷ فبروری ۲۰۲۵

جنگ امپریالیستی و مبارزه طبقاتی

(۱)



مقدمه

طبقات مختلف می‌توانند برای دوره‌های طولانی در تعادل ظاهری در کنار یک دیگر وجود داشته باشند. اما در نقطه‌ای خاص، رابطه‌شان به مرحله‌ای می‌رسد که همزیستی غیرممکن می‌شود و آرامش نسبی که تضادشان را مشخص می‌کرد، به یک درگیری آشکار تبدیل می‌شود. این امر به انقلاب می‌انجامد. به همین ترتیب، تضادهای بین ملت‌ها و قدرت‌های امپریالیستی نیز می‌توانند شکل‌های خصمانه به خود بگیرند. این امر به جنگ منجر می‌شود.

جنگ‌ها رویدادهای تکرارشونده و بسیار مهم در تاریخ بشریت هستند. منابع اقتصادی عظیمی برای انجام و آماده‌سازی جنگ‌ها به کار گرفته شده‌اند و هزینه‌های انسانی و مادی آن‌ها بسیار سنگین بوده‌است. صنعت جنگ عاملی مهم در توسعه نیروهای تولیدی بوده است. نمونه‌هایی از این توسعه شامل تولید هواپیماها، راکت‌ها، انرژی اتمی، کامپیوترها و اینترنت است. جنگ‌ها تولید را تحریک می‌کنند، انباشت سرمایه را افزایش می‌دهند و روابط تولیدی جدیدی را معرفی می‌کنند. اما در عین حال، جنگ‌ها روابط تولیدی موجود را نابود کرده و کشورها را به ویرانی می‌کشانند. جنگ‌های جهانی قرن بیستم بر تمامی تضادهای دیگر اولویت داشتند و به طور تعیین‌کننده‌ای بر توسعه جهان تأثیر

گذاشتند. آن‌ها گذار از استعمار تحت هژمونی بریتانیا به نواستعمار و هژمونی ایالات متحده را تسهیل کردند و پنجره‌ای برای انقلاب شوروی و چین گشودند. این دو جنگ جهانی همچنین جهانی‌شدن جنگ را نشان دادند. پس از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده شبکه‌ای جهانی از نزدیک به هزار پایگاه نظامی ایجاد کرد تا قدرت خود را حفظ کند. «هیچ ساحلی خارج از دسترس نیست» شعار نیروی بحری ایالات متحده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پیمان وارسا به جهانی صلح‌آمیزتر منجر نشد. ایالات متحده تلاش کرد تا به عنوان تنها ابرقدرت جهان تثبیت شود و هر رقیب دیگری را کوچک نگه دارد. در این راستا، ایالات متحده ناتو را گسترش داد و بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۴ حداقل ۲۵۱ مداخله نظامی انجام داد، از جمله جنگ‌های بزرگ در خاورمیانه، افغانستان و بالکان.

در سال‌های اخیر، تشدید جدیدی در تسلیحات و جنگ‌ها رخ داده است. کاهش قدرت اقتصادی ایالات متحده و تلاش آن برای حفظ هژمونی تک‌قطبی از طریق ابزارهای نظامی، در جنگ نیابتی فعلی در اوکراین بین ایالات متحده/ناتو و روسیه، در جنگ خاورمیانه حول محور مناقشه فلسطین-اسرائیل و در تشنج‌های فزاینده بین ایالات متحده و چین بر سر تایوان تشدید شده است. این امر احتمال وقوع یک جنگ گرم هسته‌ای جهانی را افزایش داده است که به نوبه خود خطر یک زمستان هسته‌ای را در پی دارد. به همین دلیل، مسأله جنگ برای تمام انسان‌ها از اهمیت بالایی برخوردار است. دود ناشی از سوختن شهرها پس از تبادل راکت‌های هسته‌ای، تابش خورشید را مسدود کرده، دما را کاهش داده و به نابودی جمعیت جهان منجر خواهد شد.

کارل فون کلاوزویتس، جنرال ارتش آلمان، در اثر کلاسیک خود «درباره جنگ» که بین سال‌های ۱۸۱۶ تا ۱۸۳۰ نوشته شده است، اولین تحلیل علمی از جنگ را ارائه می‌دهد. کلاوزویتس جنگ را به عنوان آزمونی از قدرت، رقابتی خشونت‌آمیز بین توانایی‌های مادی و ایدئولوژیک ملت‌ها تفسیر می‌کند. او می‌گوید:

«ما می‌گوئیم که جنگ به حوزه زندگی اجتماعی تعلق دارد. جنگ تعارضی از منافع بزرگ است که با خونریزی حل می‌شود و تنها در این مورد با دیگر تعارضات تفاوت دارد. بهتر است به جای مقایسه آن با هر هنری، آن را به تجارت تشبیه کنیم که آن نیز تعارضی از منافع و فعالیت‌های انسانی است؛ و حتی بیشتر شبیه به سیاست دولتی است که به نوبه خود می‌تواند به عنوان نوعی تجارت در مقیاس بزرگ دیده شود. علاوه بر این، سیاست دولتی رحمی است که جنگ در آن توسعه می‌یابد و طرح‌های آن در حالتی ابتدائی پنهان هستند، مانند ویژگی‌های موجودات زنده در جوانه‌هایشان.» سپس کلاوزویتس تز مرکزی خود را ارائه می‌دهد:

«جنگ تنها بخشی از ارتباطات سیاسی است، بنابراین به هیچ وجه چیزی مستقل به خودی خود نیست. جنگ ابزاری برای سیاست است؛ باید لزوماً شخصیت آن را به خود بگیرد و با مقیاس آن اندازمگیری شود: بنابراین، اجرای جنگ در ویژگی‌های بزرگ آن، خود سیاست است که شمشیر را به جای قلم برمی‌گیرد، اما بر اساس قوانین خود فکر کردن را متوقف نمی‌کند.»

به عبارت دیگر، جنگ یک اشتباه ناگوار نیست، بلکه ابزاری سیاسی و عقلانی است:

«ما به عکس معتقدیم که جنگ چیزی جز ادامه روابط سیاسی با به‌کارگیری ابزارهای دیگر نیست. ما می‌گوئیم با به کارگیری ابزارهای دیگر، تا همزمان تأکید کنیم که این روابط سیاسی با شروع جنگ متوقف نمی‌شود یا به چیزی کاملاً متفاوت تبدیل نمی‌گردد، بلکه در ذات خود ادامه می‌یابد، صرف نظر از این‌که از چه ابزارهایی استفاده می‌کند. همچنین، خطوط اصلی که رویدادهای جنگ بر اساس آن پیش می‌روند و به آن‌ها وابسته هستند، تنها ویژگی‌های کلی سیاست هستند که در طول جنگ تا برقراری صلح ادامه می‌یابند. چگونه می‌توانیم آن را به گونه‌ای دیگر تصور کنیم؟ آیا توقف یادداشت‌های دیپلماتیک، روابط سیاسی بین ملت‌ها و دولت‌های مختلف را متوقف می‌کند؟ آیا جنگ صرفاً نوع

دیگری از نوشتن و زبان برای بیان اندیشه‌های سیاسی نیست؟ جنگ قطعاً دستور زبان خود را دارد، اما منطق آن مختص به خودش نیست.»

جنگ و سرمایه‌داری

جنگ نقش مهمی در شکل‌گیری سرمایه‌داری ایفا کرده است. قدرت‌های اروپایی قرون وسطی در جنگ‌ها تجربه داشتند؛ فئودالیسم با درگیری‌های خشونت‌آمیز بی‌شماری همراه بود – «جنگ صدساله»، «جنگ سی‌ساله» و غیره. استعمار اروپایی بر پایه قدرت نظامی، به ویژه قدرت بحری، استوار بود. هیچ قدرت نظامی خارج از اروپا نمی‌توانست با آن رقابت کند. توپخانه پرتگالی بود که سلطه پرتغال را در اقیانوس هند ایجاد کرد، و زره و شمشیر اسپانیایی بود که اینکاها و مایاها را در امریکا به قتل رساند. ارتش بریتانیا هند را در جنگ‌های وحشیانه فتح کرد، و امپریالیسم، چین را در جنگ‌های تریاک گشود. جنگ‌های استعماری سرمایه اولیه را برای شکوفایی سرمایه‌داری صنعتی در اروپا فراهم کردند.

استعمار و امپریالیسم همچنان بخشی جدایی‌ناپذیر و ضروری از توسعه سرمایه‌داری باقی ماندند، زیرا این تناقض را حل می‌کردند که بین ضرورت انباشت گسترده و قدرت مصرف طبقه کارگر وجود داشت. در مانیفست کمونیست، مارکس این تمایل به گسترش را توصیف می‌کند:

«نیاز به بازاری که دائماً برای محصولاتش در حال گسترش باشد، بورژوازی را به سراسر جهان می‌کشاند... این امر همه ملت‌ها را مجبور می‌کند، تحت خطر نابودی، شیوه تولید بورژوائی را اتخاذ کنند...»

امپراتوری استعماری عاملی حیاتی در بهبود ستندردهای زندگی در اروپا بود، زیرا کالاهای مصرفی و مواد خام تولیدشده توسط کارگران فوق‌استثمارشده، که صنعت را تغذیه می‌کردند، وارد می‌شدند. در عین حال، مستعمرات به عنوان سرزمین‌های خارجی برای سرمایه‌گذاری و مکان‌هایی برای انتقال آنچه مارکس «ارتش ذخیره کار» می‌نامید، در مستعمرات سکونت‌گاهی در امریکای شمالی، استرالیا، نیوزیلند، رودزیا، افریقای جنوبی و الجزایر عمل می‌کردند. گسترش و حفظ این نظام جهانی استعماری به سرکوب خشونت‌آمیز، جابه‌جایی یا نابودی جمعیت بومی وابسته بود – جنگ.

جنگ و امپریالیسم

همان‌طور که سرمایه‌داری از زمان مارکس توسعه یافته است، جنگ نیز از زمان کلاوزویتس تکامل یافته است. توسعه جنگ در بسیاری از جهات بازتاب توسعه سرمایه‌داری است، هم از نظر نیروهای تولیدی، فناوری و هم از نظر توسعه سیاسی نظام جهانی. علاوه بر جنگ‌های استعماری فتح، رقابت بین امپریالیستی نیز تشدید شد. کتاب لنین با عنوان «امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه‌داری»، که در سال ۱۹۱۶ نوشته شد، توضیحی درباره علل جنگ جهانی اول است. به گفته لنین، این جنگ یک جنگ امپریالیستی بین دو بلوک رقیب از قدرت‌های سرمایه‌داری صنعتی بود که برای حوزه‌های نفوذ، سرمایه‌گذاری خارجی و تقسیم مجدد امپراتوری‌های استعماری رقابت می‌کردند. یک سال قبل، لنین کتاب کلاوزویتس با عنوان «درباره جنگ» را خوانده بود، در حالی که روی کتاب «سوسیالیسم و جنگ» کار می‌کرد. لنین در این کتاب توضیح می‌دهد که چگونه توسعه انحصار و سرمایه مالی به امپراتوری‌های استعماری نیاز داشت و به جنگ‌های بین امپریالیستی منجر شد. او می‌نویسد:

«جنگ ادامه سیاست با ابزارهای دیگر (یعنی خشونت‌آمیز) است.» این جمله معروف توسط یکی از عمیق‌ترین نویسندگان درباره مسائل جنگ، کلاوزویتس، بیان شده است. مارکسیست‌ها همیشه به درستی این تز را به عنوان پایه نظری دیدگاه‌های خود درباره اهمیت هر جنگ خاص در نظر گرفته‌اند.»

سیاست بیان متمرکز اقتصاد است. عملکرد نظامی بیان ضروری این تمرکز سیاسی است.

جنگ و نواستعمار

اگر نیمه اول قرن بیستم با درگیری‌های بین امپریالیستی بر سر غنایم استعماری و این‌که چه کسی جایگزین بریتانیا به عنوان قدرت هژمونیک جدید جهان می‌شود، مشخص می‌شد، نیمه دوم با امپریالیسم جمعی به رهبری ایالات متحده و ناتو به عنوان بازوی مسلح آن مشخص شده است. جنگ‌های حفظ هژمونی ایالات متحده به جهان سوم منتقل شدند، که با جنگ کوریا و جنگ‌های هندوچین آغاز شد، هر کدام میلیون‌ها کشته بر جای گذاشتند. در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، مداخلات امپریالیستی در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین ادامه یافت.

مائو، لین بیائو، وو نگوین گیاپ و چه گوارا جنگ‌های امپریالیسم در جهان سوم را تحلیل کردند. لین بیائو نتیجه گرفت که جنبش‌های ضد امپریالیستی باید از پیرامون به مراکز امپریالیسم در یک جنگ طولانی مردمی حرکت کنند. چه گوارا می‌خواست جنبش‌های آزادیبخش «دو، سه، ویتنام دیگر» با کمک تاکتیک‌های جنگ چریکی ایجاد کنند.

مائو نیز به کلاوزویتس اشاره کرد :

«جنگ ادامه سیاست است. در این معنا، جنگ سیاست است و خود جنگ یک اقدام سیاسی است؛ از زمان‌های قدیم هیچ جنگی وجود نداشته است که ماهیت سیاسی نداشته باشد... اما جنگ ویژگی‌های خاص خود را دارد و در این معنا، نمی‌توان آن را با سیاست به طور کلی برابر دانست... بنابراین می‌توان گفت که سیاست جنگ بدون خونریزی است، در حالی که جنگ سیاست با خونریزی است.»

مائو همچنین مفهوم تضاد را اضافه کرد :

«جنگ بالاترین شکل مبارزه برای حل تضادهاست، زمانی که آن‌ها به مرحله‌ای خاص بین طبقات، ملت‌ها، دولت‌ها یا گروه‌های سیاسی رسیده باشند، و از زمان ظهور مالکیت خصوصی و طبقات وجود داشته است.»

مائو به طور گسترده درباره جنگ در مقالات خود درباره تاکتیک‌های چریکی از دهه ۱۹۳۰ نوشت، از جمله متن «مسائل جنگ و ستراتیژی» (۱۹۳۸)، که شامل این جمله معروف است: «هر کمونیست باید این حقیقت را درک کند که «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می‌آید.»»

مائو در سال ۱۹۵۷ همچنین به امکان جنگ هسته‌ای بین قدرت‌های امپریالیستی و بلوک سوسیالیستی پرداخت :

«مردم سراسر جهان اکنون در حال بحث هستند که آیا جنگ جهانی سوم رخ خواهد داد یا خیر. در این مورد نیز باید از نظر ذهنی آماده باشیم و تحلیل‌هایی انجام دهیم. ما قاطعانه از صلح حمایت می‌کنیم و با جنگ مخالفیم. اما اگر امپریالیست‌ها اصرار بر آغاز جنگی دیگر داشته باشند، نباید از آن بترسیم.»

موضع مائو به عنوان رهبری بدبینی تفسیر شد که حاضر بود جان میلیون‌ها نفر را برای پروژه سیاسی خود قربانی کند. اما تفسیر دیگری نیز وجود دارد: مائو بسادگی می‌گوید اگر اجازه دهیم ترس بر ما غلبه کند، از قبل بازنده‌ایم. مائو امپریالیسم امریکا را «ببر کاغذی» نامید .

«امپریالیسم و همه نیروهای ارتجاعی، از نظر ماهوی، از دیدگاه بلندمدت و ستراتیژیک، باید همان‌طور که هستند دیده شوند — ببرهای کاغذی. بر این اساس، ما باید تفکر ستراتیژیک خود را بنا کنیم. از سوی دیگر، آن‌ها ببرهای زنده،

ببرهای آهین و ببرهای واقعی هستند که می‌توانند مردم را ببلعند. بر این اساس، ما باید تفکر تاکتیکی خود را بنا کنیم.»

امپریالیسم می‌توانست با شجاعتی که مردم ویتنام نشان دادند، شکست بخورد. سلاح‌ها در درجه دوم اهمیت قرار داشتند. مهم‌ترین عامل، عامل انسانی بود؛ چیزی که جنرال ویتنامی و ونگوین گیاپ نیز بر آن تأکید کرد و تجربه بسیاری از مبارزات آزادیبخش است. ما باید مخالف جنگ باشیم و نباید در اقدامات خود ماجراجویی کنیم، اما نباید اجازه دهیم تهدیدهای امپریالیستی ما را بترسانند.

در سال ۱۹۹۲، نیویورک تایمز طرح‌های هژمونی ایالات متحده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را منتشر کرد، طرحی که به «دکترین ولفوویتز» معروف شد و به نام معاون وزیر دفاع ایالات متحده نامگذاری شد: «اولین هدف ما جلوگیری از ظهور دوباره یک رقیب جدید، چه در قلمرو اتحاد جماهیر شوروی سابق و چه در جای دیگر است.»

ایالات متحده با حمایت متحدان ناتو، ستراتیژی تغییر رژیم را برای حمایت از دولت‌های طرفدار غرب و امپریالیسم آشکار در بالکان با تقسیم یوگسلاوی آغاز کرد، که در عراق، سوریه، لیبیا و افغانستان تکرار شد. این امر با گسترش ناتو به شرق، به کشورهای سابق پیمان وارسا و مناطقی که قبلاً بخشی از اتحاد جماهیر شوروی بودند، همراه بود. این سیاست ردپایی از مرگ در سراسر خاورمیانه بر جای گذاشت. علی‌کدری، استاد اقتصاد سیاسی فلسطینی، منطق نئولیبرال جنگ در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم را توصیف کرده است. جنگ‌های متعدد در خاورمیانه در دهه‌های اخیر یک اشتباه غیرمنطقی یا هدر دادن پول نبوده‌اند؛ به عکس، آن‌ها ویژگی‌های یکپارچه و ضروری سرمایه‌داری جهانی بوده‌اند.

جنگ به معنای مصرف سلاح‌ها و تحقق سود برای مجتمع‌های نظامی-صنعتی است. اما به گفته کدری، خود عمل جنگ نیز ویژگی مهمی از اشکال فعلی انباشت سرمایه است. سربازان نیروی کار جنگ هستند. آن‌ها ویرانی به بار می‌آورند و تخریب می‌کنند با هدف ایجاد هژمونی جهانی و کنترل مناطقی که بهترین شرایط را برای انباشت سرمایه فراهم می‌کنند.

جنگ‌های خاورمیانه در بیش از پنجاه سال گذشته، جنگ‌هایی بر سر نفت، مسیرهای حمل‌ونقل و قدرت ژئوپلیتیک بوده‌اند. کنترل خاورمیانه پیش‌نیاز مهمی برای برون‌سپاری موفقیت‌آمیز تولید صنعتی به جنوب شرق آسیا است. مسیر حمل‌ونقل به سمت مصرف‌کنندگان در شمال جهانی از بحیره سرخ و کانال سوئز می‌گذرد. دستمزدهای پائین عامل مهمی برای ارزانی کالاهای تولیدشده در کارگاه‌های عرق‌ریزی آسیایی و منبع سودهای کلان است. اما سطح دستمزد صرفاً به مبارزه طبقاتی در آسیا بستگی ندارد. دستمزدها و قیمت‌ها در بازار جهانی نیز به روابط قدرت جهانی که در طول تاریخ ایجاد شده (و بازسازی شده) وابسته است، به‌ویژه از طریق جنگ. جنگ‌ها در جهان عرب به ایجاد روابط قدرت ژئوپلیتیک کمک کردند که برای صنعتی‌سازی جنوب شرق آسیا ضروری بود. علاوه بر این، جنگ همچنین شکلی مدرن از انباشت اولیه است. به عنوان مثال، صنعت نفت عراق در نتیجه جنگ‌های منطقه خصوصی‌سازی شد.

جنگ از طریق مصرف نیروی کار در صنایع تسلیحاتی ارزش افزوده ایجاد می‌کند، اما همچنین از طریق اشکال خاصی از نیروی کار: مبارزه سربازان. آن‌ها از ابزارها و فناوری‌های خاصی استفاده می‌کنند، یعنی سلاح‌ها. آن‌ها «شرایط بهینه» را برای استثمار نیروی کار «عادی» ایجاد می‌کنند. سربازان دوران حرفه‌ای کوتاهی دارند و گاهی جان خود را از دست می‌دهند. این بدان معناست که مصرف نیروی کار بسیار شدید است. نرخ ارزش افزوده بالا است. استثمار نیز به همین ترتیب است. سربازان در سوریه، عراق و اسرائیل، و کارگران نساجی در بنگله دیش، همه

بخش‌های جدائی‌ناپذیر از نحوه انباشت سرمایه در سرمایه‌داری جهانی هستند. جنگ‌ها سنگ‌بنای نظم تولید سرمایه‌داری هستند.

از جهانی‌سازی نئولیبرال تا تقابل ژئوپلیتیک

جهانی‌سازی نئولیبرال از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد، سیستم جهانی را بشدت تغییر داد. از یک سو، صنعتی‌سازی جنوب جهانی، انتقال ارزش به شمال را افزایش داد. اما از سوی دیگر، توسعه نیروهای تولیدی در جنوب جهانی شروع به تغییر معادلات کرد. چین به موتور محرکه سیستم جهانی تولید تبدیل شد، به عنوان یک اثر ناخواسته از تمایل سرمایه‌داری برای استثمار پرولتاریای چین. در سال ۲۰۲۰، چین ۳۵٪ از تولید ناخالص صنعتی جهانی را تشکیل می‌داد، در مقایسه با ۱۲٪ ایالات متحده. در مواجهه با نئولیبرالیسم، چین کنترل اقتصاد خود را حفظ کرد و توانست دو قرن توسعه قطبی بین کشورهای ثروتمند و فقیر در سیستم جهانی را بشکند.

«ایالات متحده تنها ابرقدرت نظامی جهان است. این کشور بیش از مجموع ده کشور بعدی که بیشترین هزینه نظامی را دارند، صرف ارتش خود می‌کند. چین اکنون تنها ابرقدرت تولیدی جهان است. تولیدات آن از مجموع نه تولیدکننده بزرگ بعدی بیشتر است.»

این تحول نقطه عطفی شد. ایالات متحده دیگر نمی‌تواند هژمونی خود را از طریق اقتصاد نئولیبرال حفظ کند، روشی که چهل سال بخوبی به آن خدمت کرده و سودهای کلان و کالاهای ارزان برای مصرف‌کنندگان در شمال جهانی فراهم می‌کرد. در عوض، ایالات متحده رقابت اقتصادی را به سلاح تبدیل کرده و در نبرد ژئوپلیتیک برای برتری، به فشار سیاسی و ابزارهای نظامی روی آورده است. ایالات متحده از طریق جنگ‌های تجاری، تحریم‌ها و محاصره‌ها، بازار جهانی نئولیبرال را تقسیم و تضعیف می‌کند. این کشور از ترس از دادن هژمونی خود، اتحادهای نظامی قدیمی را تقویت و اتحادهای جدید ایجاد می‌کند تا قدرت نظامی خود را به برتری اقتصادی مجدد تبدیل کند. این ستراتیژی خطرات بی‌سابقه‌ای را از نظر جنگ هسته‌ای و نظام جهانی درگیر منازعه که قادر به مقابله با مشکلات فزاینده اقلیمی نیست، برای بشریت به همراه دارد.

ادامه دارد

۰۱ فبروری ۲۰۲۵